

دولت، روشنفکران و توسعه

(روحانی از نخبگان کمک بیشتری بطلبد)

منبع: روزنامه اعتماد، روز سه‌شنبه، مورخ: ۹۳/۲/۳۰

گفت و گو از: بابک مهدیزاده

نظریه پردازان بزرگی در حوزه توسعه در کشورهای پیشرفته وجود داشتند و دارند. آیا در ایران نیز توسعه دغدغه روشنفکران و نظریه پردازان ایرانی بوده است؟

توسعه جزو دغدغه های روشنفکران ما، خصوصا در دهه های اخیر، بوده است. البته باید تفاوتی بین روشنفکران قبل از انقلاب و روشنفکران بعد از انقلاب در این باب قائل شد. قبل از انقلاب، مفهوم توسعه تحت الشعاع مفاهیمی چون غرب زدگی و استعمار و استثمار و استعمار قرار گرفته بود. به همین دلیل شاید به نحو جدی و تخصصی به قضیه توسعه پرداخته نمی شد. استیلای جنبش چپ بر جریان روشنفکری آن زمان بر آتش این تنور می دمید. هدف اصلی این بود که به جنبش جهانی سوسیالیسم پیوندیم و از آلیانسیون و از خود بیگانگی به درآییم و به تعبیر شریعتی انسان را از اسارت ماشینیسم در آوریم. جلال آل احمد هم از «غربزدگی» سخن می گفت؛ مقدم بر او احمد فردید بود که تحلیلی فلسفی از این مفهوم به دست داد. او کوشید تا توضیح دهد که غربزدگی به چه معناست و چرا تمدن ما ذیل تمدن مغرب زمین قرار گرفته؛ وی بر آن بود تا «حوالت تاریخی» ما را تبیین کند. در شرایطی که گفتمان چپ غلبه بر فضای روشنفکری آن دوران غلبه داشت، شاید صحبت کردن از توسعه به معنای امروزی چندان چنگی به دل نمی زد. از طرف دیگر، تقابل بین حکومت و روشنفکران اجازه نمی داد کسی از در آشتی جویی و مصالحه سخنانی درباب آبادانی مملکت بگوید. جایی خواندم یکی از مسئولان ساواک گفته بود ما می خواستیم جلال آل احمد را به سفر افغانستان بفرستیم تا وضعیت اسف بار آنجا را ببیند و بی محابا و ویرانگر در نقد وضعیت داخل کشور سخن نگوید و ببیند در همسایگی ما اوضاع چقدر خراب است. فضا به نحوی بود که وقتی برخی از روشنفکران با هویدا، نخست وزیر وقت، دیدار داشتند، چنانکه عباس میلانی در کتاب «معمای هویدا» آورده، برخی از ایشان مواجهه تندی با هویدا داشتند، چون هر نوع تعامل و مصالحه ای با دولتمردان نامقبول می نمود. خلیل ملکی هم که از حزب توده جدا شد و نیروی سوم را پی افکند، به خاطر دیدارش با شاه سکه یک پول شد و طعن های فراوانی را شنید و به جان خرید. چنین فضایی اجازه نمی داد روشنفکران به مقولاتی مانند توسعه ببیند. البته بودند روشنفکرانی که در حاشیه به این مقولات می اندیشیدند، اما ترس از انگ مصالحه جو و همکاری با رژیم را خوردن، کار را سخت می کرد و تتبع و تامل جدی در این باب را به حاشیه می راند. این گفتمان کم و بیش تا سالهای پایانی دهه ۶۰ بر فضای روشنفکری ایران سیطره داشت. بعد از پایان جنگ ایران و عراق و آغاز دورانی که به سازندگی موسوم گشت، هم اقتصاددانان و هم روشنفکران - خصوصا روشنفکرانی که با ایده های لیبرالیستی همدمی داشتند - به مقوله توسعه پرداختند. البته تنها این جماعت نبودند؛ افرادی مانند

مرحوم عزت الله سبحانی نیز دلمشغول مقوله توسعه بودند. ایشان مقالات متعددی در نشریه «ایران فردا» در نقد سیاست های تعدیل اقتصادی دولت هاشمی می نوشت و نظراتش را در باب توسعه ابراز می کرد. قصه توسعه از این زمان به بعد بیشتر مورد توجه روشنفکران کشور قرار گرفت. فی المثل، عبدالکریم سروش در دهه هفتاد شمسی، در مقاله «فضیلت و معیشت» به مقوله توسعه و تفکیک میان ارزش های خادم و مخدوم پرداخت. در دهه های ۷۰ و ۸۰ شاهد توجه جدی روشنفکران به مقوله توسعه هستیم؛ چپ گرایان سعی در نقد وضعیت موجود داشتند و در مقابل، عده ای از در تعامل با دولت های هاشمی و خاتمی بر آمدند.

جنبش جهانی چپ از سال ۱۹۷۰ به بعد در قضیه توسعه دچار بحران نظریه پردازی شد و دیگر نظریاتشان در باب توسعه و وابستگی جایش را به نظریات مبتنی بر نظام جهانی داد. چرا پیام و عواقب این بحران دیر به ایران رسید و سال ها طول کشید تا روشنفکران چپ گرای ایرانی نیز متوجه این بحران شوند و از منظر دیگری به توسعه بنگرند؟

باید آسیب شناسی کرد و علل ناکامی جنبش چپ در ایران را بررسی کرد. یکی از کتاب های خوبی که در این باب منتشر شده ، کتاب «شورشیان آرمانخواه» نوشته مازیار بهروز است. ایشان توضیح می دهد که چه عللی باعث ناکامی جنبش چپ در ایران شد. برای اینکه پاسخ این پرسش را دریابیم، باید عنایت داشت که در حزب توده ، مهم ترین حزب سیاسی آن زمان کشور که اکثر روشنفکران دلی در گرو آن داشتند و یا عضو آن بودند، عموم مسائل حزبی تحت تاثیر تحولاتی بود که در بیرون از کشور اتفاق می افتد. فی المثل عده ای تحت تاثیر ایده های مائو در چین بودند ، عده ای تحت تاثیر اتحاد جماهیر شوروی بودند ، برخی هم متأثر از کوبا و ویتنام؛ اینگونه اختلاف ها و نزاع های سیاسی در دل این حزب وجود داشت. عموم جهت گیری های سیاسی رهبران حزب توده در آن روزگار از بیرون از مرزها هدایت می شد و ایشان قویا تحت تاثیر رهبران حزب کمونیست شوروی بودند. به همین دلیل چریک های فدایی خلق سازمان مستقلی را تشکیل دادند، با این نگرش که نباید در فعالیت سیاسی تا این حد تحت تاثیر خارج از مرزها باشیم؛ بلکه باید مشکلات و مسایل بومی خود را، به دست خویش صورت بندی کنیم و به طرف اهدافی مشخص و معین حرکت کنیم. شریعتی و آل احمد در عداد روشنفکرانی بودند که مسائل شان بومی بود؛ یعنی اگر راجع به ماشینیسیم و آلیانسیون سخن می گفتند و طعنی بر تکنیک و مدرنیزاسیون مغرب زمین می زدند و از «بازگشت به خویشتن» سخن می گفتند، طرح این مقولات به نزد ایشان ناظر به مسایل انضمامی جامعه ایران بود، نه اینکه مسائل خود را از آن سوی آب ها برگیرند. پس از انقلاب و پس از فروپاشی گفتمان چپ کلاسیک در جهان در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ میلادی ، فضای اندیشه نیز در ایران دستخوش تغییر و تحول شد.

در قصه جدایی روشنفکرانی چون خلیل ملکی ، داریوش آشوری و انورخامه ای و دیگران از حزب توده و حملات زیادی که به ایشان صورت گرفت، می توان دریافت که تا چه میزان روشنفکران و سیاسیون آن روزگار تحت سیطره و تاثیر حزب توده بودند. چند سال پیش، در لندن گفتگویی کردم با حسن کامشاد، از مترجمان صاحب نام کشور که آثار متعددی را ترجمه کرده؛ این گفتگو تحت عنوان " استالین مخوف باشد برای کفاره گناهانم " در نشریه " اندیشه پویا " منتشر شد. در این گفتگو، کامشاد می گوید که روزگاری عضو حزب توده بوده، به همراه دوست نزدیکش شاهرخ مسکوب، اما بعدها از آن جدا شده؛ کتاب « استالین مخوف » را نیز به عنوان کفاره گناهان خویش و عضویتش در حزب توده و تصویر باطلی که از استالین در آن ایام داشته، ترجمه کرده است.

مرادم این است که روشنفکران و اهالی فرهنگ برجسته ای جذب این حزب سیاسی شده بودند؛ به نظر می رسد در آن روزگار وابستگی حزب توده به حزب کمونیست شوروی برایشان مهم و مسئله انگیز نبود. در پرتو درک امروزی از مفاهیم وابستگی و استقلال، می توان آن وضعیت را تحلیل کرد؛ آن زمان تشخیص روشنفکران این بوده که حزب کمونیست شوروی، برادر بزرگ است و باید با او همکاری کرد. این وابستگی یکی از انتقادات جدی ای است که همواره به رهبران حزب توده وارد شده؛ چه از طرف منتقدان و چه از طرف بعضی از اعضای درون حزب؛ این وابستگی به جایی می رسید که رهبران حزب در برهه ای، از منافع ملی هم دفاع نمی کردند و تلویحا و تصریحا منافع شوروی را رجحان می بخشیدند. وقتی از این دوره و فضای سیاسی فاصله گرفتیم، دغدغه ها و صورت بندی مسائل سمت و سو و رنگ و بوی دیگری پیدا کرد، از جمله نسبت ما با توسعه که ذیل دوگانه سنت و مدرنیته صورت بندی شد. مطلب دیگری که در این میان باید مد نظر قرار داد این است که توسعه، مساله فراخ و ذوابعادی است و پرداختن بدان کوشش جمعی متخصصان را می طلبد. اگرچه برای نسبت سنجی میان سنت و مدرنیته باید متفکران و فیلسوفان و روشنفکران پا پیش بگذارند اما مساله از این سطح فراتر است و کوشش عموم متخصصان علوم انسانی را می طلبد: اقتصاددانان، جامعه شناسان، روان شناسان و مردم شناسان. تمام این متخصصان باید دست به دست دهند و با این مساله ذوابعاد و پیچیده، دست و پنجه نرم کنند و راهکارهایی را جهت توسعه یافتن مملکت ما در روزگار کنونی اقامه کنند.

کوشش ها از سوی متخصصین این حوزه تا چه اندازه جدی بوده است؟ آیا آثار قابل توجهی در این باب از سوی متخصصین امر دیده اید؟

کتاب «ماچگونه ما شدیم» نوشته صادق زیباکلام اثر خوبی است؛ کتاب «جامعه شناسی خودمانی» نوشته حسن نراقی نیز که یک اثر جامعه شناختی است، در مقام آسیب شناسی خلق و خوی ایرانیان به مثابه یکی از موانع توسعه، کار خوبی است؛ مقدم بر این اثر، باید از اثر ماندگار مرحوم بازرگان، «سازگاری ایرانی»، نام برد که چندین دهه پیش از انقلاب نوشته شده، اما در تشخیص و آسیب شناسی خلق و خوی ایرانی ها، همچنان بسیار رهگشا است؛ آثار خوب دیگری نیز در سالهای اخیر منتشر شده است. گشودگی نسبت به مقوله توسعه نسبت به دهه های گذشته بیشتر شده است. در عین حال می توان و باید از منظر اخلاقی نیز سخن گفت و توضیح داد که توسعه چه نسبتی با اخلاق دارد و اصولا توسعه می تواند چه تحولی در ارزش های برگرفته شده از سنت ستمبر ایرانی-اسلامی پدید آورد و جامعه سنتی ما چگونه می تواند با این تحولات کنار بیاید. خوشبختانه گفت و گوهایی در این باب انجام شده و روشنفکران به برخی از این سوالات پاسخ داده اند، اما همچنان به جد و جهد بیشتری در این باب نیاز داریم.

اما به نظر می رسد موضوع گفت و گو مابین روشنفکران ما بیشتر حول مسایلی مانند دین گرایی و سکولاریسم و نزاع های چپ گرایی و راست گرایی بوده است تا بحث هایی درباره مدل های توسعه. اینطور نیست؟

بله، درست است. مدل های توسعه کمتر در بین روشنفکران ما مورد بحث قرار گرفته است. امیدوارم از این پس تاملات و گفت و گوها درباره مدل های توسعه در ایران بیشتر شود. امروزه، کمتر کسانی نظیر محمود سریع القلم، استاد دانشگاه شهید بهشتی دلمشغول این امورند. در هر صورت، مقوله توسعه ذیل رابطه سنت و مدرنیته تعریف می شود. وقتی از مدرنیته سخن می گوئیم،

ممکن است مراد ارزش ها و مفاهیم مدرن باشد؛ در عین حال ممکن است مدرنیزاسیون و نهادهای مدرن جامعه مد نظر باشد. کثیری از مردم مدرنیزاسیون را می بینند، فی المثل ساختن فرهنگسراها و سینماها و اتوبانها را می بینند، یا از اینترنت، فیس بوک و شبکه های اجتماعی استفاده می کنند؛ این ها یک سوی قضیه است. علاوه بر این، مدرنیزاسیون و فرآورده های تکنولوژیک دنیای جدید، سویه نظری هم دارند؛ تابلت و تلفن همراه و ماهواره و شبکه های اجتماعی و ابزار و ادوات تکنولوژیک جدید، نسبتی هم با ایده های مدرن دارند. نمی گویم روشنفکران ما به این موضوعات نپرداخته اند، اما در مجموع به مقولات دیگر بیشتر پرداخته اند.

برخی از روشنفکران معتقدند که برای رسیدن به توسعه در ایران می بایست یک تلفیق و تعاملی مابین سنت و مدرنیته ایجاد شود. این نظریه را تاچه حد قبول دارید و تا چه حد این نظریه توانسته موفق شود در پی ریزی یک مدل توسعه ای در ایران؟

به نظرم جهدهایی در این راستا صورت گرفته است. در دو دهه اخیر، قرائت های نوینی از دین که مهم ترین مولفه سنت است، بدست داده شده؛ برخی از روشنفکران سعی کرده اند با بازخوانی انتقادی سنت راه را برای توسعه و نهادینه شدن ارزش های مدرن باز کنند. یکی از موضوعاتی که بدان پرداخته شده عبارتست از نسبت میان اخلاق و توسعه و تکنولوژی. اینکه آیا توسعه و ارزش های مدرن با ارزش های سنتی جامعه در تقابلند؟ در این میان، تبیینی بدست داده شده که مطابق با آن، با تفکیک میان ارزش های جهان شمول و ارزش های بومی، می توان ابزار تکنولوژیک را اخذ کرد و در عین حال اخلاق درخور آن را نیز اختیار کرد. افراد با توسعه و تکنولوژی مواجه های یکسان ندارند؛ برخی وقتی به توسعه فکر می کنند به میوه های توسعه، یعنی ابزار و ادوات تکنولوژیک که نام بردم می اندیشند؛ به مساله حرام و حلال بودن استفاده کردن از این ابزارها فکر می کنند. به هر حال، در جامعه ای مانند ایران که دین قدرت و دایره نفوذ زیادی دارد، وقتی از توسعه سخن می گوئید، نمی توانید توسعه را فارغ از دین پیش ببرید و تاثیر دین و آموزه های دینی و نهادهای دینی را بر روند توسعه نادیده بگیرید. برخی دیگر نیز نه تنها به میوه های توسعه بلکه به ریشه ها هم توجه دارند. به نزد ایشان، مقوله توسعه فقط به حلال و حرام شرعی محدود نمی شود و از آن فراتر می رود؛ از اینرو دلمشغول رابطه اخلاق و توسعه هستند. علی ای حال به نظرم کار مهمی که روشنفکران می توانند انجام دهند این است که نشان دهند کسی می تواند به نحوی از انحاء همچنان سلوک دینی خود را حفظ کند و در عین حال به توسعه و لوازم آن ملتزم باشد؛ به نحوی که علاوه بر استفاده از ابزار و ادوات تکنولوژیک، با مبانی و ریشه های توسعه نیز از در صلح و مرافقت درآید. فکر می کنم این کار تا حدودی انجام شده است. در دولت هاشمی که اکنون دولت روحانی نیز به نحوی در راستای همان دولت است این کار عملاً آغاز شده بود و جد و جهدهای فکری در کنار کوشش عملی تکنوکرات ها انجام شده؛ ادامه همین روند می تواند مسیر توسعه یافتگی را هموار سازد. من از تعدیل اقتصادی یا هر سیاست اقتصادی دیگر دفاع نمی کنم، چون حوزه کاری ام اقتصاد نیست و صلاحیت ندارم در این باب اتخاذ موضع کنم، اما معتقدم باید نسبت سنجی میان مبانی توسعه با آموزه های دینی بیش از گذشته انجام شود، ولوآنکه مقاومت هایی از سوی محافظه کاران سیاسی و محافظه کاران دینی در این باب صورت می گیرد. اگر گره گشایی های نظری در این باب انجام شود، تصور می کنم بار ما بیشتر بار می شود. البته درکنار این امر، آموزش هم خیلی مهم است؛ آموزش اگر نهادینه شود و سطح آگاهی در مقاطع متوسطه و عالی و نهادهای مدنی بالا رود، کمک می کند فرایند توسعه هموار شود، و الا صرف بحث های نظری کفایت نمی کند. شرط کافی هست اما شرط لازم نیست.

آیا دولت روحانی این برنامه ها را مدنظر دارد. اصولاً هر دولتی نیاز به حمایت و همکاری یکسری روشنفکرو نخبه دارد. آیا دولت روحانی از چنین حمایتی در بین نخبگان برای پیشبرد برنامه های توسعه گرایانه اش استفاده می کند؟

والله تصور می کنم دولت باید بیش از این دست یاری به سوی نخبگان دراز کند. البته من ایران نیستم اما به مانند دیگر اهالی فکر و فرهنگ رویدادها را از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی دنبال می کنم. روشنفکران و همچنین طبقه متوسط نقش عمده ای در پیروزی دولت روحانی داشتند. به نظر می رسد تیم اقتصادی دولت روحانی به توسعه باور دارد. یادم هست هنگامی که ایران بودم در جلساتی که در مرکز مطالعات استراتژیک زیر نظر دکتر نوبخت برگزار می شد، شرکت می کردم؛ در کارگروه «اخلاق و اقتصاد». در آن جلسات می دیدم که دوستان و همکاران مرکز مطالعات استراتژیک دلمشغول توسعه اند و به توسعه پایدار باور دارند؛ توسعه ای که تمام جنبه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را در برمی گیرد. حال اینکه موانع موجود تا چه حد به آن ها اجازه می دهد که موفق شوند بحث دیگری است. دولت برای برداشتن این موانع باید دست یاری به سوی نخبگان دراز کند؛ مثلاً حال که دولت در حال تهیه منشور شهروندی است باید قضیه را جدی بگیرد و به وجوه مختلف آن پردازد، چون بخشی از توسعه پایدار و همه جانبه، توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی است و مبتنی بر رعایت حقوق شهروندی. تاکید دولت هاشمی بیشتر بر روی توسعه اقتصادی بود، از این رو توسعه پایدار چندان در دستور کار ایشان نبود. دولت خاتمی بنا داشت تا به توسعه در بخش های دیگر هم پردازد؛ هر چند گفته می شد ایشان توجهی به توسعه اقتصادی ندارد، اما بعدها در نوشته ها و مصاحبه های اقتصاد دانان خواندم که کارنامه اقتصادی دولت ایشان از کارنامه اقتصادی دولت احمدی نژاد بسی بهتر و موفق تر بود؛ در عین حال دولت خاتمی موانع متعددی برای پی گرفتن برنامه توسعه پایدار داشت. دولت روحانی می تواند از تجربه سه دولت پیشین استفاده کند و توسعه پایدار و جامع الاطراف را سرلوحه خود قرار دهد. فکر می کنم عزم این کار از سوی دولت وجود دارد. شناخت و داوری شخصی ام از برخی از اعضای کابینه ایشان هم موید همین امر است. البته موانع هم کم نیست، اما اگر جناب روحانی در اندیشه کارآمدی و کامیابی هستند که حتما هستند، باید بیشتر از نخبگان مدد بگیرند و به پایگاه اجتماعی ای که به ایشان رای دادند، بسی بیشتر توجه کنند تا این حمایت برقرار بماند. یکی از آثار مثبت و ماندگاری که دولت روحانی می تواند از خود برجای گذارد، تاسیس و نهادینه کردن سندیکاها و نهادهای مدنی است. چون عمر دولت روحانی ۴ سال یا نهایتاً ۸ سال است، اما نهادهای مدنی می توانند ماندگار باشند: صبا گر چاره داری وقت وقت است. اگر بناست راهی گشوده شود، تصور می کنم از همین مسیر است.

برخی از منتقدین اعتقاد دارند که توجه به توسعه سیاسی در این مدت چند ماهه در اولویت کاری دولت روحانی نبوده. آیا این نظر درست است؟

تصور می کنم در اولویت دولت نبوده اما درک من از برنامه های ایشان و وعده های انتخاباتی شان و برخی از کارهایی که تاکنون صورت گرفته این است که ایشان به اهمیت توسعه سیاسی واقفند. در عین حال، جامعه مدنی و طرفداران ایشان باید تحقق این امر را از ایشان بخواهند؛ هرچه تقاضاها بیشتر شود دولت را به سمت تحقق وعده های خود بیشتر سوق می دهد. در هر صورت اگرچه تا کنون، توجه دولت بیشتر به مساله هسته ای و مسائل اقتصادی بوده اما گشایش هایی در حوزه فرهنگ نیز مشاهده کرده ایم. مثلاً

وزارت ارشاد کنونی تفاوت آشکاری دارد با دوران سابق، همچنین است وضعیت در وزارت علوم. این ها را باید دید اما توقعات همچنان وجود دارد و «هزار باده ناخورده در رگ تاک است». به نظرم مسیر، مسیر درستی است، هرچند حرکت کند است.

آیا دولت آقای روحانی قدرت برداشتن موانع در امر توسعه پایدار را دارند؟

من سیاستمدار نیستم، اما روشن است که فضای کنونی سیاسی کشور، صحنه زورآزمایی است و در این مسابقه طناب کشی آقای روحانی نباید از پایگاه اجتماعی خود غافل شوند. باید با مردم بیشتر سخن بگویند و از تجربه آقای خاتمی درس بگیرند و به نهادهای مدنی توجه بیشتری داشته باشند. چون سرمایه اصلی ایشان طبقه متوسط، روشنفکران، دانشگاهیان و هنرمندان هستند و بس. اگر توقعات برآورده نشود، طبیعی است که این سرمایه اجتماعی از دست می رود. بخش زیادی از کسانی که به آقای روحانی رای دادند، به واسطه اعلام حمایت آقای خاتمی و اصلاح طلبان از ایشان بوده، پس باید از این پایگاه اجتماعی بهره بیشتری گرفته شود. در هر صورت اگرچه گام های خوبی تاکنون برداشته شده اما ثبات قدم بیشتری لازم است. آقای روحانی که سیاستمدار زبردستی هستند و با پیچ و خم فضای سیاسی کشور به خوبی آشنا، نباید از این سرمایه عظیم خود غفلت کنند، چون چیز دیگری در دستشان نیست؛ ضمانتی هم نیست که این سرمایه همیشه پشت سر ایشان بماند. اگر از این سرمایه به خوبی استفاده نشود، در میان مدت و دراز مدت، از دست خواهد رفت و در بر پاشنه دیگری خواهد چرخید.